

نسبت میان آموزه‌های شیعی و تعالیم ابن عربی در تعیین مصداق خاتم الاولیاء (با محوریت دیدگاه سید حیدر آملی و امام خمینی^(س))

بهمن صادقی مزده^۱

چکیده: یکی از مباحثی که در سلسله تعالیم عرفانی مطرح شده مسئله ختم ولایت و «خاتم الاولیاء» و نیز تعیین مصداق آن است که در این راستا، هم مذهب شیعه و نیز عرفای شامخ تشیع بدان پرداخته‌اند و هم عرفایی همچون شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عربی، حال در پی همین موضوع سعی شده رویکرد دو تن از بزرگان شیعه (سید حیدر آملی و امام خمینی) با دیدگاه ابن عربی مورد بررسی تطبیقی قرار گیرد مبنی بر اینکه هریک از دو طرف چه کسی را و به چه دلیل مصداق خاتم ولایت می‌دانند و نیز در همین راستا روشن شود به چه میزان روح تفکر شیعی در تعالیم ابن عربی سریان دارد و از این طریق نقاط اشتراک و افتراق آن روشن گردد.

کلیدواژه‌ها: ولایت، خاتم الاولیاء، ابن عربی، سیدحیدر آملی، امام خمینی.

مقدمه

در مباحث عرفان و تصوف، موضوعی مطرح می‌شود تحت عنوان ولایت و «خاتم الاولیاء»، که عرفا بنا بر مذاق عرفان به ابواب مختلف آن می‌پردازند و از این بین عرفای شیعه نیز بنا بر تعالیم شیعی و عرفانی آرای خود را مطرح کرده‌اند و البته از آنجا که این موضوع برای مذهب تشیع

۱. دانش آموخته دکترای عرفان اسلامی از دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

E-mail:sadeghimazdeh@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۱۹

پژوهشنامه متین / سال هفدهم / شماره شصت و هشت / پاییز ۱۳۹۴ / صص ۶۹-۹۰

بسیار با اهمیت است همواره آن را با دقت و حساسیت خاص مورد توجه قرار می‌دهد چرا که در تعالیم شیعی، هدایت انسان تنها به ظاهر و ابلاغ دستورات الهی توسط پیامبر ختم نمی‌شود و پس از پیامبر امامی جانشین اوست که جنبه باطنی پیامبر بوده و هدایت باطنی انسان‌ها را نیز به عهده دارد و از اینجاست که برای تشیع اعتقاد به خلیفه الهی، امام و صاحب مقام ولایت و خاتم الاولیاء از اهمیت خاصی برخوردار است چنانکه در تعالیم رسول خاتم و ائمه دین به وضوح تکرار شده که اگر کسی امام زمان خود را نشناسد و بمیرد به مرگ دوره جاهلیت مرده است (حرانی ۱۳۸۰: ۳۹۱؛ شیخ صدوق ۱۳۹۰ ج ۱: ۱۰۴؛ ۱۳۹۵ ج ۲: ۱۰؛ شیخ مفید ۱۴۱۳: ۲۱).

اما در مقابل افرادی همچون ابن عربی هستند که به این موضوع پرداخته‌اند و نظریات خاصی را در این زمینه مطرح کرده‌اند و در این راستا سعی شده تا دیدگاه دو تن از بزرگان شیعه (سید حیدر آملی و امام خمینی) با رویکرد وی مورد بررسی تطبیقی قرار گیرد و مشخص شود که آیا روح تفکر شیعی در آموزه‌های وی در این زمینه وجود دارد و آیا تعالیمش با دیدگاه‌های سید حیدر و امام خمینی در هماهنگی است یا خیر؟
اما قبل از پرداختن به اصل موضوع به معنای برخی اصطلاحات می‌پردازیم.

معنا شناسی (ولی و ولایت)

ولی: «به فتح اول و کسر لام در لغت به معنی نزدیک شدن و دوست و مددکار و متصرف بر کسی آمده است» (گوهرین ۱۳۷۶ ج ۱۰: ۲۳۷).

ولایت: «ولایت را از «ولی» به معنی قرب و نزدیکی گرفته‌اند؛ لذا حبیب را ولی گویند، زیرا که به محبش نزدیک است و در اصطلاح عبارت است از قرب و نزدیکی به خدای سبحان» (قصری ۱۳۸۶: ۲۶) و در واقع ولایت آن جنبه‌ای است که «ولی» از خداوند قبول فیض می‌کند (نسفی ۱۳۷۹: ۳۱۶).

ولایت و اقسام آن

ولایت عامه و خاصه

ولایت به عامه و خاصه تقسیم می‌شود «و ولایت عامه برای همه کسانی است که به خداوند ایمان آورده و عمل صالح دارند و ولایت خاصه، عبارت است از «فناى فى الله» ذاتاً، صفتاً و فعلاً، و این

ولایت خود بر دو قسم است: عطایی و کسبی، در ولایت عطایی، جذب و کشش به سوی خدای تعالی، پیش از مجاهده، حاصل می‌شود (محبوب) اما در ولایت کسبی، انجذاب، به دنبال ریاضت و مجاهده به دست می‌آید (محب)» (قیصری ۱۳۶۰: ۲۶)

ولایت مطلق و مقید

«ولایت» را می‌توان به مطلق و مقید هم تقسیم کرد، به عبارت دیگر «از آن جهت که صفتی از صفات الهی است مطلق است و به اعتبار استناد به انبیا و اولیا، مقید می‌شود» (آشتیانی ۱۳۸۰: ۸۶۵ به بعد) اما حقیقت ولایت به مذاق تحقیق، نظیر وجود است که در جمیع حقایق از واجب و ممکن، مجرد و مادی سریان دارد و به اصطلاح مشکک است (آشتیانی ۱۳۸۰: ۸۶۷).

جمع بندی بحث ولایت

۱. «ولایت» باطن نبوت است (قیصری ۱۳۸۶: ۱۴۶).
۲. جنبه یلی الخلقی و ابلاغ دستورات خداوند به انسان‌ها همان جنبه نبوی و ظاهری است و جنبه یلی الحقی جنبه باطن و هدایت باطنی است (ر.ک: قیصری ۱۳۸۶: ۱۴۷).
۳. هر نبی و رسولی باید دارای دو وجه باشد یکی جنبه ولایی و دیگری جنبه نبوی و اگر این دو جنبه در یک نفر مورد مقایسه قرار گیرد جنبه ولایی او از جنبه نبوی اش بالاتر است اما اگر این دو جنبه بین دو نفر مورد مقایسه قرار گیرد که یکی نبی و دیگری ولی باشد شخص نبی مرتبت بالاتری خواهد داشت (ر.ک: قیصری ۱۳۸۶: ۱۴۷).
۴. نبوت و رسالت، محدود به زمان و مکانند و لذا منقطع می‌شوند، اما «ولایت» محدود به زمان و مکان نیست (یثربی ۱۳۸۰: ۳۹۵).
۵. «ولی»، عالم به شریعت و حقیقت و آگاه از ظاهر و باطن است در حالی که حوزه بعثت انبیا و رسولان تنها شریعت و ظاهر است (ر.ک: یثربی ۱۳۸۰: ۳۹۵).
۶. نبی و رسول، علم و آگاهی خود را به واسطه ملک و سایر عوامل وحی از خداوند دریافت می‌کند اما علم و آگاهی ولی مستقیماً و بالمباشره از باطن حقیقت محمدیه، یعنی از ذات حق افاضه می‌گردد (ر.ک: یثربی ۱۳۸۰: ۳۹۵).

۷. افضل اسمای الهی اسم «الولی» است و این اسم منشأ هر موجودی است، بنابراین آن موجودی که خود، مظهر اسم الولی است خود از همه موجودات افضل تر است (ر.ک: یثربی ۱۳۸۰: ۳۹۵).
۸. همچنانکه انبیا را خاتمی است، اولیا را هم خاتمی است که وی فیوضات علم حقیقت را بالمباشره و مستقیماً از حقیقت محمدیه دریافت می‌دارد (ر.ک: یثربی ۱۳۸۰: ۳۹۵).
۹. صاحب «ولایت»، مُشاهدِ قلمِ اعلی است (ابن عربی بی‌تاج: ۲: ۲۸۳).
۱۰. آنچه برای پیغمبر معجزه است برای «ولی» ظاهر می‌شود (ابن عربی بی‌تاج: ۲: ۳۸۴) و خداوند به «ولی» توان کرامت عطا می‌کند.

ختم و خاتمیت

دیدگاه ابن عربی

ابن عربی برای پرداختن به این موضوع آرای خود را در مورد سه نفر ارائه می‌دهد که عبارتند از: ۱. حضرت عیسی^(ع)، ۲. حضرت مهدی^(ع)، ۳. خودش، هرچند در طی تعالیمش اعتقاد خود را در باب نُسخِ کامل انسانی چنین مطرح می‌کند:

قصده داشتم، آنچه را که گاهی به صورت واضح و زمانی دیگر به صورت پنهانی آشکار می‌کنم، در این کتاب جای دهم، بدین معنی که مرتبه نخست نسخه انسانیست، مقام انبیا و مرتبه دوم آن، مقام امام مهدی^(ع) است که منسوب به دختر پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد^(ص) است، همان مقام خاکی، اما خاتم اولیا کجا و طایفه اصفیا کجا؛ زیرا نیاز انسان به شناخت هر دوی این مقام‌ها و تشخیص آنها با یکدیگر مشکل‌ترین و مهم‌ترین تشابهات است (ابن عربی ۱۴۲۵: ۹۴).

به هر روی دیدگاه وی را با توجه به آنچه در فوق گفته شد پی می‌گیریم تا به دنبال آن به این نتیجه برسیم که آیا تعالیم او با روح کلی تفکر شیعی موافقت دارد یا خیر؟

انواع ختم و مصادیق آنها (ختم ولایت خاصه محمدی و ختم ولایت عام)

به عقیده ابن عربی ختم، دو ختم است اول ختم ولایت محمدی، که البته او تنها یکی است، نه در هر زمان بلکه در عالم یکی است که خداوند به او ولایت محمدی را ختم می‌کند، بنابراین در

اولیای محمدیین بزرگ‌تر از او نمی‌باشد، و دوم خاتم ولایت عام است که خداوند به او ولایت عام را از آدم تا آخرین ولی ختم می‌کند و او عیسی^(ع) است و او ختم اولیاست. و باز ابن عربی ادامه می‌دهد که ختم، دو ختم است: ختمی که خداوند بدان ولایت را به طور اطلاق ختم می‌کند و ختمی که بدان، ولایت محمدیه را ختم می‌کند اما ختم ولایت به طور اطلاق برای عیسی است؛ بنابراین او «ولی» به نبوت عامه در زمان این امت است که بین او و بین نبوت تشریح و رسالت حائل شده است و در آخر زمان فرود آمده، وارث و خاتم بوده و پس از او به نبوت مطلقاً ولی نخواهد بود...، اما ختم ولایت محمدی، خاص مردی است از عرب که از حیث تبار و کرم و بخشش ارجمندترینشان می‌باشد و او هم اکنون در زمان ما موجود است و بر او در سال ۵۹۵ آگاهی یافته و شناختمش و نشانه و علامتی را که در او بود و خداوند از دیدگان بندگان آن را پنهان داشته بود دیدم، آن علامت را برایم در شهر «فاس» آشکار و معلوم داشت تا آن که خاتم الولایه را از او مشاهده کردم او خاتم ولایت مطلقه، یعنی ولایت خاصه است و بسیاری مردمان او را نمی‌شناسند... و همانگونه که خداوند نبوت تشریح را به محمد صلی الله علیه و [آله] وسلم ختم کرده است همین طور ولایتی را که از وارثان محمدی حصول یافته - نه ولایتی که از دیگر انبیا حاصل گردیده - به ختم محمدی ختم کرده است... و پس از او هیچ ولی بر قلب محمد صلی الله علیه و [آله] پدید نمی‌آید و این معنی ختم ولایت محمدی می‌باشد (ابن عربی ۱۹۹۴ ج ۱۲: ۱۱۹).^۱

نسبت خاتمیت عیسی^(ع) با خاتم ولایت محمدی

ابن عربی در اینجا به چند نکته توجه کرده است که آنها عبارتند از: ۱. خداوند ولایت عامه را در هر امتی جز به رسولی که تابع آن حضرت، صلی الله علیه و آله، است ختم نمی‌کند؛ ۲. نسبت خاتم ولایه عامه (عیسی^(ع)) با خاتم ولایت محمدی و ۳. جایگاه خاتمیت حضرت عیسی^(ع)، و او درباره خاتمیت عیسی^(ع) عقیده دارد که وی خاتم دوره ملک است، چون او آخرین رسولی است که ظاهر گشته و به صورت آدم در نشأه خود آشکار گردیده، و عیسی^(ع) هنگامی که در آخرالزمان به زمین فرود آید، بدو ولایت کبری از آدم تا آخرین پیامبر صورت می‌گیرد، و این

۱. در باب ملاقات ابن عربی با خضر و امام صاحب‌الوقت ر.ک: ابن عربی ۱۹۹۴: باب ۲۵ و در باب ولایت حضرت عیسی ر.ک: ابن عربی ۱۴۲۵: تنبیه ۲۱.

تشریف و بزرگداشتی است برای حضرت محمد^(ص)، چون خداوند ولایت عامه را در هر امتی جز به رسولی که تابع آن حضرت باشد ختم نمی‌کند، در این صورت او ختم دوره ملک و ختم ولایت عامه است؛ بنابراین او از جمله ختم‌های در عالم می‌باشد، اما خاتم ولایت محمدی که ختم خاص ولایت محمد را ظاهر است می‌باشد، پس در تحت حکم ختمیتش عیسی و غیر عیسی از الیاس و خضر و هر ولی خدا از ظاهر امت داخل است؛ بنابراین عیسی اگر چه خود ختم است اما تحت این خاتم محمدی^(ع) می‌باشد (ابن عربی بی تاج ۳: ۵۱۴).

خاتمیت ولایت ابن عربی

اما ابن عربی جایگاهی از «خاتمیت ولایت» را به خودش منصوب می‌کند و ما برای تبیین این موضوع باید به طرح رویکرد او در خصوص تشبیه پیامبر خاتم در مورد نبوت ارجاعی داشته باشیم، مبنی بر اینکه ابن عربی می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله، نبوت را به دیواری از خشت تشبیه کرد که اتمام یافته مگر محل یک خشت، و آن حضرت همان خشت بود، وی آن خشت را نمی‌دید جز آنکه فرمود: یک خشت. و خاتم الاولیاء را هم از این رؤیا چاره‌ای نیست، لذا آنچه را که برای رسول خدا تمثیل یافت مشاهده می‌کند، اما در دیوار، محل دو خشت را می‌بیند که این دو خشت از طلا و نقره‌اند، پس ناگزیر است که خودش را در محل آن دو خشت منطبق بیند، پس خاتم الاولیاء دو خشتی است که دیوار با آن کمال پیدا می‌کند اما سببی که موجب دو خشت دیدن خاتم الاولیاء شد این است که: او در ظاهر تابع شرع خاتم رسولان است و شرع خاتم رسولان محل خشت نقره‌ای است و آن بعد ظاهری است و محل خشت طلایی همان بعد باطنی و دریافت از خداوند است؛ زیرا او کار را آنگونه که بر آن است مشاهده می‌کند؛ زیرا او از همان کانونی می‌گیرد که فرشته‌ای که وحی را به رسول می‌رساند از همان کانون می‌گیرد (ابن عربی ۱۳۸۹: ۳۸).

اما در ادامه این مطلب شارحین *فصوص* یعنی قیصری و خوارزمی مطلبی را در مورد همین گفته شیخ از خود او نقل می‌کنند مبنی بر اینکه شیخ می‌گوید: «در رؤیا دیواری دیدم از طلا و نقره، و موضع دو خشت خالی بود، من در آن دو موضع منطبق شدم و دیوار کامل شد و تعبیر کردم که ختم ولایت به من خواهد بود و بر مشایخ عصر رؤیا را عرضه کردم و رأی را بگفتم، ایشان نیز بر وفق تعبیر من تأویل کردند» و باز از شیخ نقل می‌کنند که می‌گوید: «رسول علیه السلام مرا و خاتم

ولایت مطلقه را دید و با او گفت: این مرد ° و به من اشاره کرد ° به واسطه اشتراک در خاتمیت عدیل و خلیل توست». (خوارزمی ۱۳۷۵: ۱۳۴ - ۱۳۳؛ قیصری ۱۳۶۰: ۴۳۹).

به این ترتیب ابن عربی خود را از طریق این رؤیا خاتم ولایت و سهیم با حضرت عیسی می‌داند اما پیروان مکتبش سعی در توضیح و توجیه مسئله داشته‌اند چنانکه خوارزمی چنین توضیح می‌دهد: «بدانکه مراد شیخ از ولایت خاتم رسل، ولایت مقیده شخصیه اوست» (خوارزمی ۱۳۷۵: ۱۳۸).

و شیخ مکی برای توضیح پیرامون این مسئله به چهار ختم اشاره می‌کند که سه تای آن مربوط به ولایت محمدی است که در بین اولیای محمدی وجود دارد و چهارمی از امت او خارج است و متعلق به حضرت عیسی (ع) می‌باشد، و می‌گوید: «بدان، که ولایت محمدی سه نوع است:

اول: آن است که جامع میان تصرف صوری و معنوی بوده و مقرون به خلافت باشد.

دوم: آن است که جامع میان تصرف صوری و معنوی بوده و مقرون به خلافت نباشد.

سوم: آن است که جامع میان تصرف صوری و معنوی نباشد.»

سپس توضیح می‌دهد که ولایت غیر محمدی که عبارت است از ولایت سایر انبیا از نوع چهارم است و هر نوعی از این انواع خاتمی دارد، و خاتم نوع اول از ولایت محمدی که جامع است میان تصرف صوری و معنوی، و مقرون به خلافت نیز هست، علی بن ابیطالب است و حدیثی نقل می‌کند مبنی بر اینکه پیامبر به حضرت علی (ع) فرمودند: «انا خاتم الأنبياء و أنت یا علی خاتم الأولیاء» و به این ترتیب شیخ مکی ولایت حضرت علی (ع) را «ولایت کبیر» معرفی می‌کند.

اما نوع دوم خاتم از ولایت محمدی بنا به عقیده وی جامع میان تصرف صوری و معنوی است بدون خلافت و آن را خاص حضرت مهدی می‌داند که ولایت صغیر خوانده می‌شود. و خاتم نوع سوم هم بنا به عقیده وی خود شیخ اکبر محی الدین ابن عربی است و او را خاتم اصغر می‌خواند، که جامع میان تصرف صوری و معنوی نیست و تنها تصرف معنوی دارد و در عین حال مقرون به خلافت هم نمی‌باشد، و به این ترتیب دیدگاه شیخ محی الدین را در خصوص اعتقاد به خاتمیت خود توجیه می‌کند، مبنی بر اینکه وی ادعای خاتمیت ولایت از هر دو نوع فوق یعنی صغیر و کبیر و جمع بین تصرف صوری و مادی را نداشته است (مکی ۱۳۸۵: ۶۹ پاسخ اشکال چهارم).

این بود رویکرد ابن عربی و شارحین مکتبش حال در ادامه دیدگاه سید حیدر آملی مورد

بررسی قرار می‌گیرد.

دیدگاه سید حیدر آملی

سید حیدر آملی در تمهید سوم کتاب *نص النصوص* خود به مسئله انبیا و امامان و اولیا پرداخته و در طی آن، هم کلام شیخ اکبر را به تصویر کشیده و هم رویکرد خود را در شرح و نقد دیدگاه وی ارائه نموده به گونه‌ای که معتقد است هر یک از نبوت و ولایت را به دو گونه می‌توان اعتبار نمود یکی به اعتبار اطلاق و دیگر به اعتبار تقیید و یا به تعبیر دیگر، از جهت عام و خاص بودن و یا تشریحی و غیر تشریحی بودن و نیز به اعتبار ارثی و غیر ارثی بودن و در این راستا ادامه می‌دهد که نبوت مطلقه تعلق به حقیقت پیامبر اسلام داشته و نبوت مقیده اختصاص به مظاهر مقید آن از حضرت آدم تا عیسی - علیهم السلام - دارد، و در مورد اول یعنی نبوت مطلقه از رسول اکرم آورده‌اند که ایشان فرموده است: «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین» و در مورد دوم یعنی نبوت مقیده فرموده‌اند: «آدم و من دونه تحت لوائی».

سید حیدر ولایت را به دو قسم مطلقه و مقیده تقسیم نموده و توضیح می‌دهد: ولایت مطلقه نیز مخصوص به حقیقت کلیه حضرت ختمی مرتبت است که مظهر آن از نظر شیخ اکبر ابن عربی، عیسی بن مریم است و از نظر ما (سید حیدر) علی بن ابیطالب^(ع) می‌باشد، اما ولایت مقیده نیز که مخصوص به حقیقت جزئی است از نظر ابن عربی خود اوست و از نظر ما (سید حیدر) حضرت مهدی^(ع) است، و همانگونه که نبوت تمام انبیا، جزئی از نبوت مطلقه محمدیه است، ولایت تمام اولیا نیز جزئی از ولایت مطلقه‌ای است که مخصوص خاتم الاولیاء است و بازگشت تمام اینها از لحاظ صورت و معنی به حقیقت محمدیه و مظاهر علوی و سفلی منسوب به آن حقیقت است که عبارتند از حضرت احدیت ذاتی و حضرت واحدیت اسمایی، و گواه بر این معنی این حدیث شریف است که فرمود: «خلق الله آدم علی صورته» و نیز سخن حق تعالی که فرمود: «و علم آدم الاسماء كلها».

و ولایت مطلقه و مقیده برای هیچ کس جز آن کسی که مستحق و سزاوار خلافت الهی باشد میسر نخواهد شد و چنین کسی باید بالفعل و عملاً خلیفه باشد نه بالقوه، حکم ولایت نیز از همین قرار است؛ زیرا ولی کامل خلیفه باطن است همانطور که نبی، خلیفه ظاهر و البته باطن هر دو به شمار می‌رود و این معنا از ماجرای حضرت آدم و داوود علیهم السلام و نیز حضرت ختمی مرتبت و خلفای معنوی و نه صوری او یعنی حضرت علی^(ع) و اولاد معصوم او دانسته و روشن می‌شود.

حاصل آنکه سید حیدر آملی رجوع نبوت مطلقه و مقیده و ولایت مطلقه و مقیده را به «حقیقت محمدیه» می‌داند که اصالتاً واجد این کمالات است و غیر او به حکم وراثت از او واجد آن می‌شوند و تمامی انبیا و اولیا مظاهر نبوت و ولایت او هستند و هریک از نبوت و ولایت اول و آخری دارد و بر این اساس سلسله انبیا و اولیا نیز اول و آخری دارد لذا همان طور که نبوت مقیده اول و آخری دارد که مخصوص به حضرت آدم و عیسی - علیهم السلام - است ولایت مقیده نیز اول و آخری دارد که به اتفاق اکثر مشایخ مخصوص به شیث بن آدم و امام مهدی^(ع) است، و سید حیدر بر خلاف ابن عربی معتقد است که ولایت مطلقه مخصوص حضرت علی^(ع) است نه حضرت عیسی و ولایت مقیده مختص حضرت مهدی^(ع) است نه خود ابن عربی، و در ادامه مطلب اذعان می‌دارد که این سخن ابن عربی را به سه روش عقل و نقل و کشف می‌توان رد کرد، اما از نظر نقل آنچه که بتواند ادعای ابن عربی را ثابت کند وجود ندارد بلکه ادله خلاف این مطلب است؛ زیرا آنچه از نبی اکرم رسیده است این است که: حضرت عیسی^(ع) هنگامی که از آسمان نزول می‌کند، تابع حضرت مهدی^(ع) بوده و به شریعت جد ایشان حکم می‌کند، تابع نیز قطعاً از متبوع من حیث متبوع کوچک‌تر است، چنانکه ابن عربی در «فص شیثی» گفته است، سرّ نزول حضرت عیسی هنگام ظهور حضرت مهدی^(ع) از نظر الهیون این است که کمال ولایت حضرت عیسی موقوف است به پیشگاه حضرت مهدی و استفاده از وجود آن حضرت، همان طور که کمال نبوت حضرت عیسی موقوف به ظهور شریعت حضرت محمد^(ص) است، و اگر غیر از این بود فعل خداوند حکیم با انزال عیسی کار عبثی بود در حالی که خداوند از کار عبث منزّه است، حضرت مهدی^(ع) محتاج به عیسی نیست؛ زیرا در جمیع امور وجه کامل دارد در حالی که عیسی^(ع) در تکمیل ولایت خود یا چیزهایی که دخیل در آن است به حضرت مهدی^(ع) احتیاج دارد؛ بنابراین اکمل متبوع اولی به خاتمیت ولایت است تا غیر، این ادله برای اثبات ولایت حضرت مهدی^(ع) بوده است تا چه رسد به حضرت علی^(ع) که افضل از حضرت مهدی^(ع) است، اما به یک معنی خاتم ولایت مقیده به کسی می‌گویند که افضل از او در امت اسلامی نمی‌باشد اگر چه اوصیای محمدیین افضل از او می‌باشند، خاتم ولایت مطلقه را در بین ائمه به کسی اطلاق می‌نمایند که در بین ائمه از او افضل نباشد مثل حضرت علی^(ع) که به حسب باطن ولایت، افضل از دیگران است (آملی ۱۳۵۲: تمهید سوم از ابتدای قاعده اول؛ ر.ک: منصورى لاریجانی ۱۳۸۹: ۱۶۲ - ۱۶۱).

از جمله ادله نقلی دیگر قول پیامبر^(ص) است که فرمود «خلق الله تعالی روحی و روح علی بن ابیطالب قبل أن یخلق الخلق به الف الف عام»، که دلالت دارد بر اینکه روح او روح پیامبر، نور پیامبر، و حقیقت او حقیقت پیامبر و از یک سنخ بوده و مابین این دو مغایرت حقیقی وجود ندارد، و آشکار است که نور و روح نبی اکرم که موصوف به ظاهر و باطن است، باطن او ولایت مطلقه و ظاهر آن نبوت مطلقه است و ظاهر اختصاص به خود آن حضرت دارد و باطن مختص صاحب ولایت است که نزدیک‌ترین کسان به اوست و او علی بن ابیطالب^(ع) است.

و اخطب خوارزمی در کتاب *الجامع للحديث* خود در فصل چهارده با اسناد طویل صحیح گفته است که وقتی علی^(ع) در جنگ خیبر پیش رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - حاضر شد آن حضرت فرمود:

«لولا ان تقول فيك طائفة من امتي ما قالت النصارى في المسيح، لقلت اليوم فيك مقالا، لا تمر بملأ الا اخذوا التراب من تحت قدميك و من فضل طهورك يستشفون به، و لكن حسبك ان تكون مني و ان منك ترثني وارثك، و انك مني بمنزلة هارون من موسى، الا انه لا نبي بعدي، ... و انك اول من يرد على الحوض و اول من يكسى معي، و اول داخل في الجنة من امتي، و ان شيعتك على منابر من نور، و ان الحق على لسانك و في قلبك و بين عينيك».

و عیسی^(ع) کجا دارای چنین خصوصیتی بوده است؟ بنابراین چنین شخصی اولی تر به خاتمیت است تا عیسی^(ع) هر چند که عیسی^(ع) پیامبر مکرمی بوده است.

اما سید حیدر بزرگ‌ترین دلیل بر صحت این دعوی را کلام خود شیخ اکبر می‌داند که قائل به خاتمیت عیسی است؛ زیرا او بعد از آنکه در کتاب *فصوص الحکم* گفته است: «خاتم ولایت مطلقه حسنه‌ای از حسنات سید رسولان و وارثی از وارثان حقیقی او و شاهد اصلی وی است و معارف حق را مستقیماً از او اخذ کرده است»، در *فتوحات* نیز سخنانی گفته است که صراحتاً دلالت بر این معنی دارد و (این سخنان را سید حیدر ارجاع می‌دهد به آن جایی که شیخ اکبر درباره «هباء» سخن می‌گوید) و در آخر فرمایشاتش می‌فرماید: «علی بن ابیطالب سرّ و باطن تمام انبیا است» و سید حیدر این سخن شیخ محیی‌الدین را برهان قاطعی بر درستی دعوی خود یعنی اولی بودن علی بن ابیطالب برای خاتمیت ولایت مطلقه نسبت به عیسی می‌داند؛ چرا که البته خاتمیت به عقیده ابن عربی و شارحش داود قیصری متعلق به قرب است و هرچه این قرب تام و تمام تر باشد قرابت در ولایت بیشتر است.

و سید حیدر در راستای ادعای خویش از زبان حضرت ختمی مرتبت می‌فرماید که ایشان فرمودند: «بعث الله علیاً مع کل نبی سرّاً و معی جهراً» و این سخن دلیل بر صحت دعوی ماست؛ زیرا معیت او به طور سرّ و نهان با دیگر انبیا گواه بر ولایت او و مظهریت آنان برای آن حضرت است و از سوی دیگر همین حدیث گواه بر خاتمیت او برای ولایت و معیت او با رسول اکرم در ازل است و هر کس بعد از این همه نقلیات از جانب خدا و رسول و مشایخ که دلالت بر خاتمیت او دارد، باز منکر آن سرور باشد در واقع عقل خویش را که شاهد صحت این مدعاست انکار کرده است.

و اما از لحاظ اثبات عقلی باید گفت که عقل صحیح حکم می‌کند به صحت این مطلب که مقام خاتمیت ولایت مطلقه برای علی^(ع) شایسته‌تر است تا عیسی^(ع)؛ زیرا به لحاظ عقل و نقل به ثبوت پیوست که میان آن حضرت و رسول اکرم^(ص) مناسبت صوری و معنوی وجود دارد که برای عیسی وجود ندارد، خصوصاً که شیخ اکبر خود در صدد اثبات این معنی قائل است که روح علی^(ع) و نبی اکرم^(ص) در عالم ارواح از یک حقیقت بوده و روح علی^(ع) نزدیک‌تر از ارواح تمام انبیا و رسولان به آن حضرت می‌باشد.

از طرف دیگر معلوم است که نبوت مطلقه و ولایت مطلقه اختصاص به حقیقت محمدیه دارد و این حقیقت را دو اعتبار است، یکی اعتبار ظاهر و دیگری اعتبار باطن، اعتبار اول مخصوص نبوت است و اعتبار دوم خاص ولایت، و پیداست که ولایت مطلقه، اختصاص به خاتم اولیا دارد و نبوت مطلقه از آن خاتم انبیاست بنابراین خاتم ولایت به طور مطلق علی بن ابیطالب^(ع) است که مظهر باطن نبوت بوده و خاتم نبوت مطلقه، نیز رسول اکرم^(ص) است که مظهر ظاهر (یعنی مظهر ظاهر نبوت مطلقه) و مبدأ کل و مرجع جمیع کائنات است و شیخ اکبر کراراً حکم کرده است که این ولایت به موجب ارث محمدی که ارث معنوی علوم و معارف است، برای خاتم ولایت حاصل است، و ارث صوری در این امر دخالتی ندارد هر چند که ارث صوری یعنی ملک و مال و امثال اینها نیز به علی و اولاد او^(ع) باز می‌گردد؛ زیرا آن حضرت خطاب به امیرمؤمنان فرموده است: «انت وزیری فی حیاتی، و خلیفتی من بعدی، و وارث علمی، و قاضی دینی».

و بزرگ‌ترین دلیل بر صحت این دعوی آن است که از زمان نبی اکرم^(ص) تا کنون هرگز هیچ یک از اولیا و کاملان و اقطاب، خاتمیت مطلقه را به عیسی^(ع) نسبت نداده‌اند و اگر کسی هم نسبت داده باشد از لحاظ عقلی و نقلی و کشفی صحیح نخواهد بود و همه بزرگان این نسبت را

برای علی^(ع) و اولاد و شاگردان آنها از جهت علم و عمل و طریقت و خرقه و کشف و شهود شایسته و سزاوار می‌دانند؛ زیرا علوم و معارف اکثر اولیا و همچنین خرقه‌ صوری و معنوی آنان اولاً منسوب به آن حضرت و پس از او منسوب به اولاد او از امام دوم تا امام دوازده امام مهدی منتظر^(ع) است که امر ولایت به او ختم می‌شود.

و در قوس صعود نیز کار ولایت به آن حضرت باز می‌گردد و همچنان که نبوت مطلقه به جد او حضرت ختمی مرتبت ختم می‌شود ولایت مطلقه نیز به پدر او علی^(ع) ختم خواهد شد؛ زیرا مقام امیرالمؤمنین در خاتمیت ولایت مطلقه همچون نبی اکرم^(ص) است در خاتمیت نبوت مطلقه، بنابراین همانطور که رسول اکرم^(ص) خاتم نبوت مطلقه و عیسی خاتم نبوت مقیده است، علی^(ع) نیز خاتم ولایت مطلقه و مهدی منتظر^(ع) خاتم ولایت مقیده است و باز همانطور که نبی مطلق از حیث اطلاق نبوت با تمام انبیا مقید از آدم گرفته تا عیسی^(ع) به لحاظ حکمی نه عینی معیت و همراهی دارد امیرالمؤمنین نیز که ولی مطلق است از جهت حکمی و نه عینی با تمام اولیای مقید از شیث گرفته تا عیسی به استناد این حدیث شریف که می‌فرماید: «بعث الله علیاً مع کل نبی سرّاً و معی جهرّاً.» معیت داشته و همراه بوده است (آملی ۱۳۵۲: تمهید سوم، قاعده دوم).

و در نهایت سید حیدر جهت ابطال دیدگاه ابن عربی از جهت کشف به این موضوع اشاره می‌کند که کشف از دو جهت قابل بررسی است ۱. اینکه از جهت عقل و نقل این کشف صورت خواهد گرفت و ۲. از جهت شخصی ایجاد می‌شود و کشف به خود فرد و اشراقات او باز می‌گردد و ما اگر کشف شیخ محیی‌الدین را در هر دو مورد بررسی کنیم و از هر دو جهت بسنجیم رد است و نمی‌تواند درست باشد؛ چرا که اگر کشف شیخ را با توجه به نقل و عقل بسنجیم کشف او چیزی است که مطابقت با این دو ندارد و اگر با خود شخص به لحاظ اینکه کشف او شخصی است بسنجیم می‌توان به افراد بسیاری اشاره کرد که کشفشان بسیار متفاوت با شیخ بوده و همگی اذعان دارند که این حضرت علی^(ع) است که می‌تواند صاحب ولایت مطلقه باشد نه عیسی^(ع) که البته سید حیدر در این راستا به افرادی چون بایزید بسطامی، جنید بغدادی، معروف کرخی و شیخ مؤیدالدین خجندی اولین شارح فصوص اشاره می‌کند که ایشان از جمله کسانی هستند که حضرت علی^(ع) را صاحب ولایت مطلقه می‌دانند و سید حیدر در این راستا به کلام حضرت علی^(ع) اشاره می‌کند که فرموده‌اند: «کنت ولیاً و آدم بین الماء و الطین» و سپس به

فرمایش خود شیخ استناد می‌کند که می‌گوید: خاتم اولیا همچنان است که خاتم انبیا فرمود: «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین».

اما پس از این مطلب سید حیدر مسئله را پیرامون حضرت مهدی (ع) پی می‌گیرد.

تعیین مصداق خاتم ولایت مقیده بنا بر دیدگاه سید حیدر آملی

اما سید حیدر سعی می‌کند ساحت ولایت مقیده را برای حضرت مهدی (ع) اثبات کند و در این راستا به عقل و نقل و کشف تمسک می‌جوید، چنانکه در باب حضرت علی (ع) همین‌گونه عمل کرد، و پیش از شروع در این طرق سه گانه همان گفته شیخ را که پیش از این در خصوص دیوار و خشت‌های طلا و نقره بدان اشاره شد می‌آورد (که در اینجا جهت جلوگیری از تکرار دیگر بدان اشاره نمی‌شود).

سپس می‌گوید حاصل سخن آنکه، شیخ در این دو گفتار به خویشتن به عنوان خاتم ولایت مقیده محمدیه اشاره می‌کند چنانکه عیسی (ع) را خاتم ولایت مطلقه می‌داند و ما همانگونه که این دعوی را در حق عیسی (ع) ابطال کرده و آن را به علی بن ابیطالب (ع) اختصاص دادیم انشاء الله دعوی خاتمیت ولایت مقیده را با همین طریق ابطال خواهیم کرد، اما پیش از بحث به نکته‌ای اشاره خواهیم کرد که تو را در تحقیق این مسئله کفایت می‌کند و آن این است که شارح دوم **فصوص** یعنی کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی شهادت داده است که حضرت مهدی (ع) اولی از برای خاتمیت ولایت مقیده می‌باشد (و سید حیدر جهت توضیح بیشتر مطلب از دیدگاه کاشانی عبارتی از شرح او را می‌آورد و می‌گوید) عبارت شارح کاشانی در این باب چنین است: «بدان که این سخن اشاره بدین نکته است که خاتم اولیا قطعاً در حکم شرع تابع است چنانکه مهدی‌ای که در آخر زمان می‌آید چنین است و او در احکام شرعیه تابع محمد (ص) است و جمیع انبیا و اولیا در معارف و علوم حقیقیه الهیه تابع او هستند و این با آنچه قبلاً گفتیم تناقض ندارد؛ زیرا باطن او باطن محمد (ص) است و به همین دلیل شیخ اکبر محیی‌الدین بن عربی فرموده است «او حسنه‌ای از حسنات سید المرسلین است» و آن حضرت فرموده است که اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من است و مقام محمود از برای او محقق است».

و سید حیدر ادامه می‌دهد که تحقیق مطلب به حکم عقل و نقل و کشف بدین قرار است:

که شارح **فصوص** در تفسیر این قسمت چنین می‌گوید (سید حیدر در ادامه مطلب، سخنش را با توضیح پیرامون شارح **فصوص** شروع می‌کند که وی در تفسیر «مُهر» خاتم اینگونه می‌گوید که) «... وقتی مهر او از دنیا برداشته شود، (زیرا نشأه عنصری دنیوی قابلیت حفظ دائمی ندارد) آنچه انسان کامل از علوم و معارف کلیه و جزئیه و اخلاق الهیه پنهان داشته، باقی نخواهد ماند و با خراب شدن دنیا، یعنی خراب شدن نشأه دنیویه، نشأه روحانیه به جانب فطرت اول مفارقت خواهد کرد و اجزای روحانی مخزون در آن به روحانیات موجود در حضرت الهیه، یعنی برزخ‌های علوی و مافوق آن خواهد پیوست، و اجزای دنیوی آن نیز تماماً به جسمانیات پیوسته و عمارت و آبادانی به آخرت منتقل می‌گردد، یعنی به عوالم روحانیه و نشأه ثانیه در قیامت، و لذا تمام آنچه در صورت الهیه اسماء بوده است در این نشأه انسانی ظاهر و آشکار گردیده و دارای مقام احاطه و جمع در این مرتبه از وجود می‌شود و با چنین وجودی است که حق تعالی بر فرشتگان خود حجت کرده است پس این نکته را به یاد دار که خداوند تو را به وسیله دیگری موعظه و نصیحت می‌کند» (پایان کلام شارح) و سید حیدر توضیح می‌دهد که:

اکنون بیاندیش که چگونه ممکن است شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی چنین مقامی داشته باشد؟ و او کجا و خاتم ولایت کجا که با فقدان او چنین احوالی حادث می‌شود و دنیا به آخرت و ظاهر به باطن منقلب می‌گردد؟ و بزرگ‌ترین دلیل بر اینکه شیخ اکبر خاتم ولایت مقیده نیست این است که شیخ از این دنیا درگذشت و رفت و چنین حوادثی که گفتیم روی نداد و تمام حوادث موقوف به وجود و حضور حضرت مهدی^(ع) و در پس فقدان و غیبت اوست و شکر و سپاس خدای را که همه مطالب پس از قول خدا و ائمه و مشایخ با کلام خود شیخ اثبات گردید و اکنون از کلام نبی اکرم^(ص) استمداد جسته و می‌گوییم رسول فرموده‌اند: «و اگر از عمر دنیا تنها یک روز بیشتر باقی نمانده باشد حق تعالی آن روز را طولانی خواهد کرد تا از فرزندان من کسی خروج کند که اسم او اسم من و کنیه او کنیه من است و زمین را پس از آنکه از ظلم و جور لبریز شده از قسط و عدل پر خواهد کرد» و نیز آنچه در باب فرزند گرامی اش حسین علیه السلام فرموده که این فرزند من امام است و فرزند امام و برادر امام و پدر نه امام دیگر که نهمین ایشان قائم آنان است و حجت است و فرزند حجت، و برادر حجت و پدر حجت‌های نه گانه که این سخنان گواه بر امامت او و امامت اجداد او و خاتمیت و ولایت و خلافت او تا روز قیامت است و به همین ترتیب

هریک از ائمه و مشایخ و علما به طور آشکار و نهان و خلف از سلف با روایت صحیح و اسناد کامل که بر گرفته از معصوم است خبر از ظهور حضرت مهدی داده‌اند.

و سید حیدر پس از تبیین نقل و استناد به روایات صحیح از جانب رسول خاتم^(ص) به جانب عقل هم نگاهی دارد و این موضوع را از پس منظر عقل می‌نگرد و می‌گوید: و اما عقل، بدان که عقل صحیح حکم می‌کند بر اینکه هر شخصی که دارای این اوصاف باشد ولایت او به حکم سخن حق تعالی و رسول او صلی الله و اجداد معصوم او سلام الله علیهم اجمعین اولی‌تر است از شیخ اکبر برای خاتمیت ولایت مقیده خصوصاً آنکه سخن شیخ اکبر و مشایخ دیگر گواه بر صحت این حکم است؛ زیرا خاتمیت از برای ولایت مقیده محمدیه ارثیه، نیازمند به مناسبت حقیقت بر حسب صورت و معنی بین این مقام و دارنده آن است و این مناسبت صوری یا معنوی به وجوه گوناگون برای آن حضرت و نه شیخ اکبر حاصل است و کم‌ترین این مناسبات آن است که خاتم ولایت محمدیه می‌بایست داناترین و کامل‌ترین مردمان پس از رسول اکرم و نزدیک‌ترین آنها به او و شریف‌ترین ایشان نزد او باشد و به اتفاق جمیع محققان تمامی این اوصاف جز برای حضرت مهدی^(ع) برای کس دیگری حاصل نیست و بزرگ‌ترین دلیل بر این مناسبت علم حضرت مهدی^(ع) است به قرآن به طور کامل و چنین علمی برای شیخ اکبر و دیگران میسر نیست چنانکه خود آنان گفته‌اند هیچ کس قرآن را به طور کامل نمی‌تواند قرائت کند مگر حضرت مهدی^(ع) که ظهور خواهد کرد.

اما وی پس از توضیح پیرامون عقل و نقل سخن خود را در راستای کشف صحیح پی گرفته و می‌فرماید: کشف صحیح مطابق یا گواه بر این است که خاتمیت ولایت مقیده محمدیه که از طریق ارث صوری و معنوی حاصل شده باشد برای مهدی^(ع) سزاوارتر و شایسته‌تر است تا شیخ اکبر اما سید حیدر برای توضیح این مطلب به تبیین خواب‌هایی که خود دیده و طرح آن در مقابل خوابی که شیخ اکبر دیده بود استناد می‌جوید و اذعان دارد که آنچه شیخ تبیین می‌کند تنها یک خواب دیدن است و نه یک کشف. (که البته نگارنده برای جلوگیری از تطویل کلام از ذکر آن خودداری و تنها به ذکر دلایل عقلی و نقلی اکتفا می‌کند) (آملی ۱۳۵۲: قاعده سوم)

به این ترتیب دیدگاه سید حیدر در خصوص ولایت مطلقه و مقیده و مصادیق آنها به سه طریق نقل، عقل و کشف و نیز رؤیا مشخص می‌گردد و به خوبی تبیین می‌گردد که در سخن شیخ محیی‌الدین بن عربی در این راستا نقصی وجود دارد.

دیدگاه امام خمینی

اما امام خمینی در اولین قدم‌های این راه از قرابت میان نبوت، ولایت و خلافت، سخن به میان می‌آورد و قبل از هر چیز می‌توان به این نتیجه رسید که ایشان یکی از طُرُق‌ی را که در توضیح افکار خود برگزیده‌اند بررسی و توضیح قرابت میان این سه مورد است و ایشان جهت نشان دادن جایگاه ولایت، ابتدا نبوت حقیقه را تعریف نموده و سپس ارتباط آن را با خلافت و ولایت تبیین می‌نمایند مبنی بر اینکه نبوت، حقیقت مطلقه است و آن اظهار آن چیزی است که در غیب الغیوب در حضرت واحدیت قرار دارد به حسب استعدادات مظاهر به حسب تعلیم حقیقی و آگاه کردن و خبر دادن ذاتی بوده و نبوت، مقام ظهور خلافت و ولایت است^۱ (امام خمینی ۱۳۸۱: ۳۸) به این ترتیب از نظر ایشان خلافت و ولایت همان مقام باطنی نبوت بوده و از جهت مقام و مرتبت با درجات مختلف نبوت همخوانی دارد و می‌توان به این نتیجه رسید که میزان ولایت و درجه و مرتبه آن به میزان و مرتبت نبوت بستگی دارد و بالعکس. به این ترتیب می‌توان به ارتباط نبوت و ولایت با یکدیگر رسید، اما ایشان پس از تبیین این مسئله به توضیح پیرامون ولایت پرداخته می‌فرمایند: «ولایت، نزدیکی یا محبویت، یا ربوبیت، یا نیابت است و همه اینها از این حقیقت‌اند و سایر مراتب سایه آن است و در نشأة امر و خلق حقیقت ولایت متحد با حقیقت محمدیه است»^۲ (امام خمینی ۱۳۸۱: ۳۶).

و در راستای این ارتباط و نیز ارتباط ارواح ائمه معصومین با پیامبر خاتم از لسان شریف حضرات - علیهم السلام - حدیثی را نقل می‌نمایند که مضمون آن می‌رساند حضرات معصومین در کنار پیامبر نه تنها از نور واحدند بلکه مشیت‌های الهی هم هستند که خداوند از نور ایشان عالم را خلق نموده و مشخص می‌شود که از جهت صوری و سرّی با پیامبر مناسبت دارند و حضرت امیر سرّ و باطن رسول خاتم و صاحب ولایت مطلقه می‌باشند، چرا که ولایت پیامبر خاتم، ولایت

۱. «إن النبوة الحقیقیة المطلقة، هی إظهار ما فی غیب الغیوب فی الحضرة الواحیدیة حسب استعدادات المظاهر بحسب التعلیم الحقیقی و الإنباء الذاتی.

فالنبوة مقام ظهور الخلافة و الولاية؛ و هما مقام بطونها».

۲. «هذه الخلافة التي سمعت مقامها و قدرها و منزلها، هی حقیقة «الولاية». فإن الولاية هی القرب، أو المحبوبة، أو التصرف، أو الربوبية، أو النيابة. و كلّها حقّ هذه الحقیقة، و سائر المراتب ظلّ و فیء لها، و هی ربّ الولاية العلویة^(ع) التي هی متّحدة مع حقیقة الخلافة المحمّدیة^(ص) فی النشأة الأمر و الخلق.»

مطلقه است و نور حضرت علی با نور پیامبر در این باطن آمیختگی ازلی دارد^۱ (امام خمینی ۱۳۸۱: ۶۲-۶۱).

امام خمینی در توصیف جایگاه حضرت علی (ع) چنین می‌فرماید که جایگاه علی (ع) پس از اتحاد نور آن دو (حضرات محمد (ص) و علی (ع)) به حسب ولایت کلیه مطلقه منزلت لطیف عقلی بلکه روحی سرّی است از نفس ناطقه الهیه و جایگاه بقیه خلایق همچون جایگاه سایر قوای باطنی و ظاهری است^۲ (امام خمینی ۱۳۸۱: ۷۵) به این ترتیب مشخص می‌شود که ایشان هر دوی این حضرات را صاحب ولایت کلیه مطلقه و از یک نور واحد و ساری در تمام مراتب وجود می‌دانند و در تکمیل بحث می‌فرماید: «پس حضرت علی - صلوات الله علیه - صاحب ولایت مطلقه کلیه است و ولایت باطن خلافت بوده و ولایت کلیه مطلقه نیز همینطور است و او (ع) با تمام وجود و همراه با همه اشیاء به مقام ولایت کلیه قائم است»^۳ (امام خمینی ۱۳۸۱: ۸۴ و نیز جهت مطالعه بیشتر ر. ک: امام خمینی ۱۳۸۶: ۶۳۶ - ۶۳۴).

۱. «إِنَّ الْأَحَادِيثَ الْوَارِدَةَ عَنْ أَصْحَابِ الْوَحْيِ وَ التَّنْزِيلِ فِي بَدْءِ خَلْقِهِمْ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ طِبْنَةُ أَرْوَاحِهِمْ، وَ أَنَّ أَوَّلَ الْخَلْقِ رُوحَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيٍّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا، أَوْ أَرْوَاحِهِمْ، إِشَارَةً إِلَى تَعَيُّنِ رُوحَاتِهِمْ الَّتِي هِيَ الْمَشِيئَةُ الْمَطْلُوقَةُ وَ الرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ تَعَيُّنًا عَقْلِيًّا. لِأَنَّ أَوَّلَ الظُّهُورِ هُوَ أَرْوَاحِهِمْ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. وَ التَّعْبِيرُ بِ«الْخَلْقِ» يَنَاسِبُ ذَلِكَ؛ فَإِنَّ مَقَامَ الْمَشِيئَةِ لَمْ يَكُنْ مِنْ «الْخَلْقِ» فِي شَيْءٍ؛ بَلْ هُوَ «الْأَمْرُ» الْمَشَارُ إِلَى بَقُولِهِ: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ.» وَ إِنْ يُطْلَقُ عَلَيْهِ «الْخَلْقُ» أَيْضًا. . . وَ نَحْنُ نَذَكُرُ رِوَايَةَ دَالَّةً عَلَى تَمَامِ الْمَقْصُودِ الَّذِي أَقْمَنَا الْبِرْهَانَ الذُّوقِي عَلَيْهِ، بِحَمْدِ اللَّهِ، تَبَيَّنَا بِذِكْرِهِ وَ تَبَرُّكًا بِهِ. فِي الْكَافِي الشَّرِيفِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ؛ فَخَلَقَ الْكَانَ وَ الْمَكَانَ؛ وَ خَلَقَ الْأَنْوَارَ؛ وَ خَلَقَ نُورَ الْأَنْوَارِ الَّذِي نُورَتِ مِنْهُ الْأَنْوَارُ؛ وَ أُجْرِي فِيهِ مِنْ نُورِهِ الَّذِي نُورَتِ مِنْهُ الْأَنْوَارُ؛ وَ هُوَ النَّوْرُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا. فَلَمْ يَزَلَا نُورَيْنِ أَوَّلَيْنِ، إِذْ لَا شَيْءَ كَوْنٍ قَبْلَهُمَا. فَلَمْ يَزَلَا يَجْرِيَانِ طَاهِرَيْنِ مَطْهَرَيْنِ فِي الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ حَتَّى افْتَرَقَا فِي أَطْهَرِ طَاهِرَيْنِ فِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي طَالِبٍ».

۲. «فَإِنَّ مَنْزِلَتَهُ (ع) مِنْهُ (ص) بَعْدَ اتِّحَادِ نُورِهِمَا بِحَسَبِ الْوَلَايَةِ الْكَلِيَّةِ الْمَطْلُوقَةِ، مَنْزِلَةُ اللَّطِيفَةِ الْعَقْلِيَّةِ، بَلِ الرُّوحِيَّةِ السَّرِّيَّةِ، مِنْ النَّفْسِ النَّاطِقَةِ الْإِلَهِيَّةِ؛ وَ مَنْزِلَةُ سَائِرِ الْخَلَائِقِ مِنْهُ (ص) مَنْزِلَةُ سَائِرِ الْقُوَى الْبَاطِنَةِ وَ الظَّاهِرَةِ مِنْهَا.»

۳. «فَإِنَّهُ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، صَاحِبُ الْوَلَايَةِ الْمَطْلُوقَةِ الْكَلِيَّةِ. وَ الْوَلَايَةُ بَاطِنُ الْخَلَافَةِ؛ وَ الْوَلَايَةُ الْمَطْلُوقَةُ الْكَلِيَّةِ بَاطِنُ الْخَلَافَةِ الْكَلِيَّةِ؛ فَهُوَ (ع) بِمَقَامِ وَلَايَتِهِ الْكَلِيَّةِ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، وَ مَعَ كُلِّ الْأَشْيَاءِ، مَعِيَّةَ قِيَوْمِيَّةِ ظَلْمِيَّةِ إِلَهِيَّةِ، ظَلْمِ الْمَعِيَّةِ الْقِيَوْمِيَّةِ الْحَقَّةِ الْإِلَهِيَّةِ؛ إِلَّا أَنَّ الْوَلَايَةَ لَمَّا كَانَتْ فِي الْأَنْبِيَاءِ (ع) أَكْثَرَ، خَصَّصَهُمُ بِالذِّكْرِ.»

ایشان خاندان پیامبر از ائمه هدی را در ولایت و مراتب آن با پیامبر خاتم متحد دانسته و در جهت اثبات این مطلب در خلال تفسیر سوره حمد حدیثی را نقل می‌کنند که در طی آن به این اتحاد روحی اذعان شده است چنانکه می‌فرمایند: «و هم، علیهم السلام، من جهة الولاية متحدون: «أولنا محمد، أوسطنا محمد، آخرنا محمد، كلنا محمد، كلنا نور واحد.» (امام خمینی ۱۳۷۵: ۱۹۸ و نیز ر. ک: ۱۳۸۵: ۶۸ - ۶۷؛ مجلسی ۱۴۰۳ ج ۲۶: ۶، کتاب الامه، باب نادر فی معرفتهم صلوات الله علیهم بالنوادر، حدیث ۱) و از دیدگاه ایشان صاحب مقام ولایت کلیه مطلقه دارای مقام قرب فرائض است و اینجاست که حضرت پروردگار حمد خود به لسان عبد اِعمال می‌کند و انسان شایستگی این را پیدا می‌کند که ید الله، عین الله و ... شود.

نتیجه

حال پس از تبیین مواضع هر یک از طرفین و تبیین رویکردهای ایشان نبوت به جمع بندی و ارائه نتیجه می‌رسد تا بینیم روح تفکر شیعی در تعالیم و آموزه‌های ابن عربی وجود دارد؟ آیا دیدگاه‌هایش در قرابت با رویکردهای این دو عارف شیعه قرار می‌گیرد؟ و آیا اساساً رویکردهای وی ربط منطقی با هم دارند؟

آنچه از تبیین دیدگاه این دو عارف شیعه به دست می‌آید آن است که احاطه به جمع مراتب و مقامات، اعم از کلی و جزئی و تمیز بین مراتب و مقامات، اختصاص به حضرت ختمی مرتبت دارد و اگر انبیا قبل از حضرت ختمی مرتبت متحقق به اسم اعظم بودند و حصول کثرت اسمایی و صفاتی معلول ظهور و تجلی آنها بود، هر آینه ایشان بودند که مقام خاتمیت را احراز می‌کردند و روی همین اصل حضرت ختمی مرتبت خاتم نبوت و ولایت است و به همین جهت خاتم اولیا حضرت عیسی^(ع) نیست بلکه خاتم اولیا کسی است که به حسب ولایت، عین حقیقت محمدیه بوده و ولایت او نیز مطابق نبوت حضرت ختمی مرتبت و ازلی باشد لذا حضرت رسول فرمودند: «کان علی مع الانبیاء سرّاً و معی جهرّاً» «علی با انبیا از جهت سرّ و باطن وجود داشت و با من (هم ظاهر و هم باطن)» و باید توجه کنیم همانطور که خاتم انبیا علت ظهور انبیا، علیهم السلام، است خاتم الاولیاء این منصب را واجد می‌باشد، و انبیا، حق را از مشکات مقام ولایت او شهود می‌نمایند (آشتیانی ۱۳۸۰: ۹۱۹).

چنانکه خود شیخ محیی‌الدین هم به این نکته اشاره کرده و می‌گوید: «احدی از انبیا و رسل (حق) را نمی‌بیند مگر از مشکات رسول خاتم و احدی از اولیا هم نمی‌بیند مگر از مشکات ولی خاتم، و حتی رسولان هم هرگاه او را مشاهده کنند، نمی‌بینند مگر از مشکات خاتم الاولیاء»^۱ (ابن عربی ۱۳۸۹ فص شیعی: ۳۶).

به این ترتیب از دیدگاه شیعه (سید حیدر و امام خمینی) خاتم الاولیاء اولاً باید سرّ و باطن پیامبر خاتم باشد و ایشان کسی نیستند جز اولیای محمدیین از ائمه معصومین — علیهم السلام — و ثانیاً برای تبیین رویکرد خود کاملاً از فرمایشات حضرت ختمی مرتبت و ائمه معصومین استفاده کرده و بر طریق ایشان حرکت نموده‌اند.

و ما دیدیم که ابن عربی مباحثی را در راستای مسئله «ولایت» و «خاتم الاولیاء» مطرح کرد که در خصوص خودش، حضرت عیسی و حضرت مهدی — علیهم السلام — قابل بررسی بود اما با توجه به آنچه بعداً در آرای سید حیدر و امام خمینی مشاهده کردیم به این نتیجه رسیدیم که نه تنها گفته‌هایش با این دو عارف هماهنگ نیست بلکه اساساً ربط منطقی هم با یکدیگر ندارند، مبنی براینکه:

۱. از نظر گذشت که نبوت و رسالت منقطع می‌شود و نبوت به ولایت می‌رسد و ولایت حقیقت محمدیه در مشکات اولیای او یکی بعد از دیگری تجلی می‌نماید تا نوبت به خاتم ولایت برسد و همانطوری که حقیقت محمدیه، علی الاطلاق خاتم انبیاست خاتم ولایت او نیز خاتم ولایت مطلقه است و از شرایط ختم ولایت به نحو اطلاق مناسب تام صوری و معنوی است (و تحقق به اسم اعظم) و متحقق به اسم اعظم حضرت علی^(ع) است نه عیسی بن مریم^(ع) و ایشان اصلاً چه مناسب صوری و معنوی با پیامبر خاتم دارند؟ ابن عربی حضرت علی را سرّ و باطن تمام انبیا می‌داند اما حضرت عیسی را خاتم ولایت مطلق معرفی می‌نماید و این دارای وجه منطقی نیست نه با عقل مناسب دارد و نه با تعالیم نبوی و ولوی، و «اینکه قیصری در شرح کلمات ابن عربی عیسی را خاتم ولایت مطلقه می‌داند و مهدی را خاتم ولایت خاصه محمدیه به این معنی که عیسی را افضل از اولیای محمدیین می‌شمارد اشتباه است و اینکه محیی‌الدین بن عربی خود را در پاره‌ای از

۱. و ما یراه احد من الانبیاء و الرسل إلا من مشکاة الرسول الخاتم و لایراه احد من الاولیاء إلا من مشکاة الولی الخاتم، حتی أن الرسل لا یرونه — متى رأوه — إلا من مشکاة خاتم الاولیاء .

کلمات *فتوحات و قصوص*، خاتم ولایت مقیده محمدیه می‌داند نیز اشتباه کرده چون کسی که خاتم ولایت مقیده باشد و به حسب باطن وجود تابع ختم ولایت مطلقه و مأخذ علم او مأخذ علم اولیای محمدیین است باید به مقام عصمت نائل گردد و سهو و اشتباه در بیان حقایق ننماید» (آشتیانی ۱۳۸۰: ۹۲۰) و این در حالی است که ما در کلام ابن عربی در این زمینه بیانات ضد و نقیض بسیار می‌بینیم و به چندی از آنها طی کلام سید حیدر اشاره کردیم، چنانکه وی در *فتوحات مکیه* در باب ۳۶۶ مباحث بسیاری را پیرامون جایگاه حضرت مهدی^(ع) عنوان می‌کند که البته خود او واجد حتی یکی از آنها نیست و علی‌رغم این مسئله خود را خاتم ولایت مقیده می‌داند نه حضرت مهدی را و این ختمیت را در پیروی از یک رؤیا برای خود قائل است در حالی که خواب و رؤیا نمی‌تواند منطقیاً بنیانی محکم برای کسب جایگاه ولایت باشد. و اگر او صاحب ولایت بود می‌بایست با مرگش بساط زمین و ساکنانش درهم پیچیده می‌شد اما چنین اتفاقی نیفتاده پس رویکرد او در این خصوص نه بنیان دینی و شیعی دارد و نه منطقی، و علامه سید جلال الدین آشتیانی هم در شرح این موضوع می‌فرماید: «محبی الدین با اینکه در بین متصدیان حقایق از علمای اسلامی نظیر ندارد و بدون شک صاحب مقامات مکاشفه است ولی کلمات متناقض زیاد از او صادر شده است بلکه دچار هفواتی شده است که ذکر آنها باعث هتک مقام علمی و مرتبه کشفی اوست...» (آشتیانی ۱۳۸۰: ۹۲۵ - ۹۲۱).

۲. آنچه ما در تعالیم سید حیدر و امام خمینی دیدیم که سعی ایشان بر این است که تمامی آنچه ذکر می‌کنند عیناً مطابق با تعالیم پیامبر خاتم و ائمه هدی - علیهم السلام - باشد و اهمیت می‌دادند که نتیجه بحث براساس تعالیم شیعه باشد اما هرگز چنین مسئله‌ای را در ارائه مطالب از سوی ابن عربی نمی‌بینیم و رویکردهایش کاملاً در جهت مخالف تعالیم نبوی و ولوی است، چنانکه حتی به اشتباه حضرت مهدی را برتر از همه اولیای محمدیین می‌داند و این در حالی است که بعد از پیامبر بزرگ‌ترین ایشان حضرت علی^(ع) روحی فداست.

پس به عنوان کلام آخر می‌توانیم بگوییم بیانات ابن عربی و تعالیم او در خصوص مسئله خاتم ولایت و اقسام مختلف آن به هیچ وجه نه توجیه عقلی دارد و نه روح تفکر شیعی در آن سریان داشته و نه موافق با دیدگاه این دو عارف شیعه می‌باشد. ضمن اینکه مصادیق ختم ولایت از جانب هریک از دو طرف (چنانکه از نظر گذشت و نیاز به تکرار مکررات نیست) بسیار با هم متفاوت است و نتایج رویکرد ابن عربی در جهت خلاف تعالیم شیعی است.

منابع

- آشتیانی، سید جلال الدین. (۱۳۸۰) شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم: نشر بوستان کتاب چاپ پنجم.
- آملی، سید حیدر. (۱۳۵۲) نص النصوص، تهران: قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه، چاپ اول.
- ابن عربی، محمد بن علی. (۱۴۲۵ق) رساله شق الجیب، تصحیح و تحقیق عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی، بیروت: نشر دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
- (۱۳۸۹) فصوص الحکم، تصحیح محمد خواجوی، تهران: نشر مولی، چاپ دوم.
- (۱۹۹۴) فتوحات مکیه، تصحیح و تحقیق عثمان یحیی، بیروت: دارالترتیب العربی.
- (بی تا) فتوحات مکیه، بیروت: نشر دارالصادر، چاپ اول.
- امام خمینی، سید روح الله. (۱۳۸۶) چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهل و دوم.
- (۱۳۷۵) تفسیر سوره حمد، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم.
- (۱۳۸۱) مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، مقدمه جلال الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم.
- (۱۳۸۵) سرائیل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دهم.
- حرانی، محمد حسن بن علی. (۱۳۸۰) تحف العقول، تهران: نشر کتابچی، چاپ هشتم.
- خوارزمی، تاج الدین حسین. (۱۳۷۵) شرح فصوص الحکم، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات مولی، چاپ سوم.
- شیخ صدوق، محمد بن علی. (۱۳۹۰) عیون اخبار الرضا، قم: نشر نبوغ، چاپ اول.
- (۱۳۹۵ق). کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری، قم: نشر اسلامیه.
- شیخ مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق) امالی، تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری و حسین استاد ولی، قم: کنگره شیخ مفید.
- قیصری، داود بن محمد. (۱۳۶۰) رسائل، با حواشی آقا محمدرضا قمشه‌ای، تصحیح و تعلیقه علامه سید جلال الدین آشتیانی، تهران: نشر مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول.
- (۱۳۸۶) شرح فصوص الحکم، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم.
- گوهرین، سید صادق. (۱۳۷۶) شرح اصطلاحات تصوف، تهران: نشر زوار، چاپ دوم.

- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق) *بحار الانوار*، بیروت: نشر دار احیاء التراث العربی.
- مکی، محمد بن مظفرالدین محمد. (۱۳۸۵) *الجانب الغربي*، با حواشی نجیب مایل هروی، تهران: نشر مولی، چاپ دوم.
- منصوری لاریجانی، اسماعیل. (۱۳۸۹) *مسافری غریب*، تهران: نشر بین الملل، چاپ اول.
- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۷۹) *انسان کامل*، تصحیح و مقدمه ماژیران موله، تهران: نشر طهوری، چاپ چهارم.
- یثربی، یحیی. (۱۳۸۰) *عرفان نظری*، قم: بوستان کتاب قم، چاپ چهارم.

